فهرست

[پیشگفتار 2](#_Toc177307273)

[مفهوم تابع 2](#_Toc177307274)

[مفهوم اول إِرْبَةِ 4](#_Toc177307275)

[مفهوم دوم إِرْبَةِ 4](#_Toc177307276)

[احتمالات غیر اولی الاربه 4](#_Toc177307277)

[احتمال اول: فقدان جنسی 4](#_Toc177307278)

[احتمال دوم: درک مسائل جنسی 4](#_Toc177307279)

[نتیجه بحث 5](#_Toc177307280)

[بحث سوم: 5](#_Toc177307281)

[احتمال اول: 5](#_Toc177307282)

[احتمال دوم 6](#_Toc177307283)

[خلاصه بحث سوم 8](#_Toc177307284)

[بحث چهارم: روایات 8](#_Toc177307285)

**موضوع: مبحث نگاه / استثنائات از عدم جواز نظر به اجنبی**

# پیشگفتار

بحث در مسئله سی و هفتم از عروه بود که فرمودند که حکم خصی و عنی و مجبوب و کبیر السن را متعرض شدند و بنابر اقوال و احوط در برخی و در برخی دیگر گفتند اینها مستثنی نیستند و جایز نیست نظر اینها به نامحرم.

عرض شد در فرع اول، خصی، اما دلیل مهم برای جواز نظر همان آیه شریفه است و از این رو است که مناسب است که آیه شریفه را بررسی بکنیم و مفاد آیه شریفه روشن شود تا ببینیم شامل این عنوان خصی و همین‌طور عناوینی که بعد آمده است می‌شود یا خیر؟

در عروه و کلمات متأخرین کمتر سراغ این آمده‌اند که خود این عنوانی که در آیه آمده است را مدنظر قرار بدهند و بیشتر در کتب استدلالی به این آیه استدلال شده است در متن فتاوا در بعضی از کتاب‌های متأخر نیست اما در کتاب‌های متقدم این عنوان آمده است از جمله ظاهراً در شرایع باشد و خود صاحب وسائل هم عنوان باب را همین قرار داده است ولی در کلام مرحوم سید و برخی دیگر از کتب فتوایی این عنوان وارد شده در خود آیه که غیر اولی الاربه باشد ذکر نشده است.

عرض کردیم این آیه سی یکم سوره نور، می‌فرماید **﴿وَلَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ﴾**[[1]](#footnote-1) نباید زن‌ها زینت خود را و جوارح خود را نشان دهند مگر برای دوازده گروه که گروه یازدهم این بود **﴿أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ﴾** می‌توانند زینت خود را به تابعینی که غیر اولی الاربه هستند نشان دهند.

با ملازمه ثابت می‌شود که این گروه یعنی تابعین غیر اولی الاربه می‌توانند به نامحرمان نگاه کنند.

در آیه عرض کردیم عنوانی که مستثنی قرار گرفته است، سه قید در آن وجود دارد؛ رجال، تابع، غیر اولی الاربه.

مفهوم رجال واضح است و اینجا بحث خاصی ندارد با توجه به اینکه بعد از آن طفل دارد معلوم می‌شود که رجال مقابل طفل است و مقصود بالغ هست.

# مفهوم تابع

اما آن تابعین و غیر اولی الاربه بحث دارد. در مورد جهت اول که دیروز بحث کردیم، مفهوم تابع چیست؟

دیروز دو معنا را متعرض شدیم؛ یکی اینکه مقصود از تابع همان مفهوم عرفی باشد یعنی شخصی و مردی که استقلال در معیشت و زندگی و اداره امور ندارد، به دلیل نقص و ضعفی که در جسم یا عقل یا جهتی از جهات وجود او هست استقلال ندارد باید تحت اداره و تدبیر دیگری باشد. این یک معنا بود.

معنای دوم عبارت بود از معنای تابع شرعی یعنی کسی که ولی و قیّم دارد این مقداری اخص است.

معنای سومی هم اینجا هست که اتفاقاً در لغت هم به آن اشاره شده است، معنای سوم این است که مراد از تابع همان خادم باشد، در لغت هم دارد که یکی از معانی تابع و تابعه، خادم و خادمه است، در المنجد هم هست، در کتب دیگر لغت هم نقل شده است.

به این زن یا مردی که در خانه‌ها کمک می‌کردند و خادم یا خادمه بودند، تابعه گفته می‌شده است. این احتمال سوم است که اتفاقاً در لغت و تعریف و شرح تابع این وارد شده است. که با قبلی‌ها تفاوتی دارد.

معنای اول؛ تابع کاملاً به معنای عرفی است. ، تابع کسی که مستقل نیست یک تبعیتی در کار زندگی او وجود دارد. ان تابع به معنای کسی که استقلال ندارد در حدی که ولی شرعی و قیّم دارد، آن به معنای دیگر است و این سومی به معنای خادم است.

اگر خادم و خادمه مراد باشد این غیر از مولّی علیه به معنای شرعیه است.

و غیر از تابع عرفی هم هست، برای اینکه خادم یا خادمه ممکن است صاحب عقل و توانایی‌هایی باشد ولی بر حسب شغلی که دارد و شرایطی که دارد به استخدام کسی در آمده است، پیشکار اوست، خدمتگزار اوست در حالی که می‌توانست خدمتگزار نباشد و شغل دیگری داشته باشد، نه ولایت شرعیه برای او لازم هست و حتی تابع به معنای عدم استقلال به خاطر یک ضعف عقلی یا جسمی هم ندارد. از همه جهت تام و تمام است، ولی کار او این است که خادم است، پیشکار است، نوکر است.

این هم یک احتمالی است که در لغت آمده است. دیروز آن دو معنا را ذکر کردیم و معنای اول را تقویت کردیم گفتیم ظاهر تابع به معنای لغوی است و مفهوم اولیه لغوی هم تابع یعنی عدم استقلال. منتهی با توجه به این که در لغت این معنای سوم هم آمده است مقداری در این تردید پیدا می‌شود بخصوص مناسباتی که در اینجا وجود دارد، ممکن است این وجه این که کسی خانه‌زاد است، در خانه به همراه کسی کمک کار است، مدنظر باشد، این بعید نیست مناسبات حکم و موضوع مقداری این را تقویت می‌کند.

**﴿التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ﴾** کسانی که خانه‌زاد هستند، نوکر و کلفت است، این اعم است ممکن است در حدی باشد استقلال هم ندارد، اصلاً نمی‌تواند خود زندگی جدایی داشته باشد.

ممکن است این‌جور نباشد و خیلی وقت‌ها هم این‌جور نیست، یعنی استقلال دارد، عقل او عقل کاملی است، جسم او جسم سالمی است و می‌تواند زندگی مستقلی داشته باشد، این احتمال سوم است.

بنابراین استدراکی که نسبت به بحث دیروز داریم با توجه به این مراجعه لغوی این است که شاید این معنای سوم اظهر باشد و اگر کسی معنای سوم را اظهر نداند یک اجمال و ابهامی پیدا می‌شود بین آن اولی و سومی.

بنابراین احتمال دوم در اینجا وجهی ندارد که ولی و قیم داشته باشد و او را تابع بدانیم بلکه یا معنای لغویه اولیه تابع است یا اینکه آن معنایی است که عبارت است خادم بودن که در بعضی از کتب لغت هم آمده است.

پس سه معنا برای تابع قابل ذکر است و بعید نیست که احتمال سوم اظهر باشد و لااقل اجمالی پیدا می‌شود و اجمال هم که پیدا شود قدر متیقن را باید گرفت و بعید نیست وجه سوم باشد و در لغت هم به آن اشاره شده است. تناسب حکم و موضوع هم این را تقویت می‌کند.

# مفهوم اول إِرْبَةِ

نسبت به بحث دوم در خصوص **﴿«إِرْبَةِ» غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ﴾**، دیروز عرض کردیم که هم معنای عقل و دهاء برای آن در لغت ذکر شده است و مرحوم فیض هم به این اشاره شده است، اولی الاربه یعنی صاحبان عقل و غیر اولی الاربه یعنی مجانین و عقب‌ماندگان ذهنی. که البته در اصطلاحات مجنون با عقب‌مانده تفاوتی هم دارد ولی بعید نیست که اینجا اعم باشد یعنی هم مجنون را بگیرد و هم عقب‌ماندگانی که در مرز هستند، ممکن است آن را هم بگیرد این خیلی بحث نشده است یا من یادم نیست که این‌جوری بحث شده باشد.

در مباحث جدید روان‌پزشکی، جنون یک چیزی است که افراد عقب‌مانده یک چیزی است و افراد مرزی یک چیز دیگری هستند که استعدادهای خیلی در سطح پایینی دارند.

# مفهوم دوم إِرْبَةِ

معنای دوم حاجت و نیاز بود، اولی الاربه یعنی کسانی که نیاز دارند و به مناسبات حکم و موضوع نیاز جنسی اینجا مقصود بود.

به مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات موجوده، اینجا مقصود حاجت است اولاً و ثانیاً حاجت جنسیه است.

بنابراین تا اینجا بعید نیست بگوییم تابعین یعنی خادم و غیر اولی الاربه یعنی کسانی که در آن‌ها جهت شهوت جنسی نقص و ضعفی دارد

# احتمالات غیر اولی الاربه

## احتمال اول: فقدان جنسی

در این خصوص باید توجه داشت که غیر اولی الاربه باید حمل کنیم بر فقدان شهوت جنسی است که این یک احتمال است که شاید اظهر باشد و ممکن است کسی در این معنای دوم دایره را اوسع بداند، حاجت جنسیه ندارد یعنی یک حاجت روشن و برجسته ندارد و بگوییم شامل آن کسی که حس ضعیفی دارد می‌شود، منتهی ظاهر آن است که حاجت غیر اولی الاربه است یعنی مطلق حاجت جنسی و نیاز جنسی در او نیست.

## احتمال دوم: درک مسائل جنسی

یک جهت دیگر در معنای دوم این است که درک و نیاز متفاوت است، این سؤال دیگر است در معنای دوم، درک مسائل جنسی یک مسئله است و نیاز جنسی یک مسئله دیگر است.

آنچه در آیه شریفه بر اساس ترجیح معنای دوم انتخاب شد، همان فقدان نیاز جنسی است اما این منافات ندارد با درک مسائل جنسی، آن وقت اینجا دو احتمال در فرض و معنای دوم متصور است.

یکی این است که بگوییم دقیقاً آیه می‌خواهد نیاز جنسی را مدنظر قرار بدهد و بفرماید غیر اولی الاربه یعنی کسانی که نیاز جنسی در آن‌ها نیست، غریزه شهوانی در آن‌ها وجود ندارد اعم از اینکه درک نسبت به مسائل شهوانی و جنسی داشته باشند یا نداشته باشند.

احتمال دیگر اینکه درک غیر اولی الاربه، فقدان حاجت به نحو مطلقی است که شامل درک هم می‌شود درک جنسی ندارد. ممکن است روایات به این هم اشعاری داشته باشند، ابله، ابلهی که لا یأت النساء یا احمقی که لا یأت النساء که ممکن بگوییم درک آن را ندارد، فهمی از مسائل شهوانی ندارد.

ظاهر را بخواهیم بگیریم همان احتمال اول در معنای دوم است، یعنی فقدان غریزه جنسی و نیاز جنسی، اعم از اینکه از لحاظ فاهمه درک نسبت به این مسئله در او باشد یا نباشد، ظاهر این است که مگر اینکه در روایات یک تغییری در مسئله پیدا بشود و موضوع تبیین بکنیم.

# نتیجه بحث

تا اینجا با استدراکاتی که کردیم این دو بحث در آیه تمام می‌شود.

تابعین اظهر همان خادمین هستند و غیر اولی الاربه هم یعنی کسانی که فاقد حس و غریزه جنسی هستند و جمع این دو بحث نتیجه‌ای که می‌دهد این است که موضوع در آیه شریفه مرکب از سه قید است.

مردان بالغی که تابع و خادم و خانه‌زاد هستند و دارای غریزه و حس جنسی نیستند، اینها مستثنی هستند و زن‌ها لازم نیست که خود را از آن‌ها بپوشانند و به ملازمه اینها می‌توانند به نامحرم‌ها نگاه بکنند.

در بحث ما گفته شده است خصی و عنی و تابعین مصداقی از غیر اولی الاربه هستند، منتهی به این اشکال وارد است و عرض خواهیم کرد. ما قبل از تطبیق می‌خواهیم مفهوم خود آیه را منقح کنیم تا تطبیق بر این چهار مصداقی که در مسئله ۳۷ عروه است متعرض خواهیم شد.

تا اینجا موضوعی که مستثنا قرار گرفته است شامل این سه قید شد؛ رجال تابع غیر اولی الاربه، فاقد حس و غریزه شهوانی هستند.

این دو بحث در مفاهیم آیه.

# بحث سوم:

بحث سوم که در آیه وجود دارد و خیلی مهم است این است که قید تابعین، آیا باید حمل بر دخالت آن بر موضوع کرد کما هو الاصل یا اینکه این تابعین دخالت در موضوع ندارد و قید غالبی است؟

اینجا دو احتمال وجود دارد؛

## احتمال اول:

این است که بگوییم تابعین به همان معنایی که دارد، حال یا معنای سوم یا معنای اول، این جزء موضوع است، موضوع مرکب است از سه عنوان؛ رجال، تابع، غیر اولی الاربه و اصل هم این احتمال اول است، اصل این است که قیدی که در دلیل وارد می‌شود قید احترازی است، جزء موضوع است به نحو احترازیت.

## احتمال دوم

این است که از این اصل که در قیود احترازیت است و اصل موضوعیت هر عنوان وارد در هر دلیل است، بیرون بیاییم و بگوییم این قید غالبی است شبیه همان **﴿رَبَائِبُکُمُ اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ﴾[[2]](#footnote-2)** و از این قبیل که در قرآن و روایات هم مواردی هست که قید غالبی است و دخالت در موضوع ندارد. حکمی که روی ربائب آمده است برای ربائب است الاتی فی حجورکم چون غالباً این‌جور بوده است به جهت ادبی آن قید آمده است.

قیود غالبی بی‌جهت در کلام نمی‌آید، منتهی یک جهت ادبی دارد، اما جهت فقهی ندارد که جزء موضوع بشود، اینجا ممکن است کسی احتمال دوم را بگوید.

طبیعی است این احتمال دوم در جایی بخواهد انتخاب بشود دلیل خاص می‌خواهد اصل و قاعده این است که قید احترازی است و دخیل در موضوع است.

آنچه می‌شود در اینجا برای وجه دوم گفت باز قصه ارتکازات و مناسبات حکم و موضوع در اینجا اقتضا می‌کند که تابعین قید غالبی باشد.

آن که در **﴿لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا﴾** برای این گروه‌ها و در این مبحث مطرح است، آن داستان مباحث شهوانی است، آن است که مبدأ فساد می‌شود و منشأ ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های در شرع می‌شود. آن که منشأ محدود ساختن می‌شود این است که آن غرائز وجود داشته باشد، فوران شهوت موجب آن فساد و آن آثار غیر صحیح می‌شود آن ملاک است.

اما اینکه کسی در خانه کسی باشد، نوکر او باشد یا نباشد، یا استقلال در زندگی داشته باشد یا نداشته باشد، به ذهن می‌آید اینها دخیل در این محدودیت وعدم محدودیت و مستثنی و مستثنی‌منه نیست.

بنابراین ممکن است کسی بگوید مناسبات حکم و موضوع و ارتکازات اقتضا می‌کند که تابع دخیل در حکم نباشد وجه و حکمت و فلسفه مسئله فوران شهوت و مسائل شهوانی است.

اگر به معنای اول بگیریم تابع اینکه استقلال در زندگی داشته باشد یا نه؟ این چه دخالتی دارد؟ این مستقل باشد یا نباشد، یا معنای دوم که ولی و قیّم بخواهد یا نه، مجنون باشد یا نباشد، اینکه واقعاً معنای اول و دوم بعید می‌آید دخیل در مسئله باشد. اگر معنای اول و دوم باشد وجهی ندارد.

اما معنای سوم، اگر بگیریم که مقداری امروز آن را ترجیح دادیم، ممکن است کسی بگوید اگر در خانه باشد و نوکر و خادم باشد دخالتی ندارد، این خادم اگر شهوت ندارد، برای چه محدود کنیم؟ در خانه باشد یا بیرون باشد، اگر شهوت دارد، حال در خانه باشد یا بیرون خانه، فرقی نمی‌کند.

ممکن است کسی بگوید این شخص اگر یک شهوت مختصری دارد و در خانه برای رفع حرج سهل گرفته است، منتهی این نیست، قید آن غیر اولی الاربه است، کسی که شهوت ندارد، اینکه شهوت ندارد بگوییم در خانه بودن او و غیر خانه بودن فرق می‌کند، یک مقدار مستبعد است ممکن است بگوییم شارع برای غیر واجد شهوت محدودیتی دارد، احتیاطاً منتهی نسبت به کسی که در خانه است آن احتیاط را نمی‌کند. می‌شود گفت، ولی این مسئله مقداری بعید است.

ظاهر مسئله این است که در خانه بودن و نبودن فرقی نمی‌کند برای کسی که فاقد غریزه شهوت است، برای واجد ممکن است تسهیل و غیر تسهیل می‌شد تفاوتی قائل شد اما فاقد بگوییم در خانه باشد یا در خانه نباشد فرق می‌کند. این بعید است به خصوص که در مواردی در شرع نامحرم وجود دارد که اینها خیلی مرتبط هستند، مثل خواهرزن، یعنی نامحرمانی در شرع وجود دارند که خیلی هم مرتبط هستند در عین حال شرع هیچ فرقی نگذاشته است.

از این جهت است این کثرت مراوده در فاقد شهوت مؤثر در حکم باشد مقداری…

اینها استظهارات است و هیچ‌کدام دلیل نیست. از این جهت است که ممکن است کسی با این وجوه و تقریری که اشاره شد بگوید تابع اینجا قید غالبی است بر خلاف آنچه در کلام مرحوم آقای خویی آمده است یا برخی دیگر دارند که جزء موضوع تابعین هست.

ممکن است بگوییم تابعین، بودن مراوده بیشتر و کمتر دخیل در مسئله نیست. آن که وجه اصلی است این است که نیاز جنسی ندارد، فاقد غریزه شهوت است، این منشأ این حکم شده است.

این را اگر کسی بپذیرد می‌تواند تابعین را از قید احترازی بیندازد و بگوید تابعین اینجا احترازی نیست و غالبی است، آن وقت موضوع این می‌شود مردان فاقد غریزه جنسی که از این قبیل هم وجود دارند.

اما اگر احتمال اول را بپذیرد باید بگوید مردان فاقد غریزه جنسی که خانه‌زاد و نوکر هستند و یک نوعی ملازم هستند. این دو احتمالی است که اینجا هست و مقداری جرأت می‌خواهد ولی بعید نیست که این تابعین غیر اولی الاربه از باب قید غالبی در کلام آمده است. یعنی آن که مطمح نظر است این است که غیر اولی الاربه است فاقد غریزه جنسی است. منتهی چون این مورد ابتلای آن غالباً در کسانی است که ارتباط نزدیک هستند و رفت و آمد دارند این قید را اینجا آورده است. اگر ارتباط هم ندارد، اتفاقی ارتباط می‌شود فرقی ندارد، بلکه ممکن است آن موارد اتفاقی بگوییم راحت‌تر است یعنی آنجا نیاز به احتیاط نیست، آن که در خانه دائم ارتباط دارد، اگر قید و بند را بردارد ممکن است چیزهایی برای خود طرف بشود.

ولی یک وقتی یک غیر اولی الاربه‌ای پیدا می‌شود و می‌گوید لازم نیست تستر بکنیم آنجا مفسده‌اش کمتر است تا آن که در خانه است و دائم در ارتباط است.

بگوییم که تابع غیر اولی الاربه وضعش بدتر است از غیر اولی الاربه‌ای که تابع نیست و خادم نیست و اتفاقی به هم می‌رسند. این هم مزید بر آن وجه است برای الغاء خصوصیت و قید غالبی دانسته‌اند.

این یک تقریر است که تابعین را از دخالت در موضوع برداریم

وجه دیگر این است که الغاء خصوصیت بکنیم و خیلی به سمت آن قید غالبی به آن معنا نرویم، بگوییم ظاهر آیه قید است منتهی این قید را می‌شود الغاء خصوصیت کرد که فرقی نمی‌کند آن که در خانه نیست و آنکه در خانه است بلکه ممکن است بگوییم از جهاتی آن که در خانه نیست مفسده کمتری دارد و لذا می‌شود این حکم را نسبت به او الغاء خصوصیت کرد.

# خلاصه بحث سوم

بنابراین بحث سوم این شد که تابعین دو احتمال دارد؛

احتمال اول دخالت آن در موضوع بنابر اصل اصالة الاحترازیه فی القیود و اصالة الموضوعیه فی العناوین الوارده فی الدلیل. این دو اصل است که اینجا جاری است.

وجه دوم این است که تابعین در اینجا دخالت در موضوع نداشته باشد یا بر اساس اینکه بگوییم تابعین مثل اللَّاتِی فِی حُجُورِکُمْ قید غالبی است یا اینکه الغاء خصوصیت می‌شود

اگر کسی جرئت این را داشته باشد بعید نیست که بگوییم تابعین دخیل در موضوع نیست و احتمال دوم را تقویت کند و به این ترتیب نتیجه این‌طور می‌شود که آیه شریفه یک استثنائی را می‌آورد می‌گوید اینجا هم ابداء زینت مانعی ندارد، هم نگاه او به نامحرمان مانعی ندارد و آن عبارت است از مردانی که علی‌رغم بلوغ از لحاظ سنی، دارای غریزه جنسی نیستند، حالا به معنای فقدان شهوت یا اخص از آن فقدان شهوت در حدی که درک هم ندارد، اصلاً علم اصولی علم و درک و تصویری از مسئله ندارد.

این مجموعه مباحث مربوط به آیه شریفه است، **﴿التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ﴾** این «غَیْرِ» صفت تابعین است ولی «غَیْرَ» هم می‌تواند باشد که حال بشود.

نتیجه این شد که اگر قید غالبی نگیریم، دو وصف در این رجال در موضوعیت این حکم دخالت دارد، یکی فاقد غریزه جنسی بودن و دیگری اینکه تابع باشد، بنابر احتمال سوم یعنی خانه‌زاد و همراه باشد اگر این دومی را الغاء خصوصیت یا حمل بر قید غالبی بکنیم موضوع همان رجال فاقد شهوت می‌شود و آن محدودیت نگاه در اینها نیست.

# بحث چهارم: روایات

این است که این آیه و این استثناء مربوط به نظر و ستر است. می‌گوید در استثناء ستر زن واجب نیست و از این طرف نگاه این مرد فاقد شهوت هم حرام نیست بلکه جایز است.

اما بحث لمس و امثال اینها مطرح می‌شود که آیا از این آیه حکمی برای آن لمس و مسائل دیگر غیر از نظر استفاده کرد، این یک سؤال است که وقتی وارد بحث لمس شدیم یکی از مباحث این است که آیا این آیه می‌تواند به نحو ملازمه در غیر نگاه چیزی را افاده بکند یا خیر؟

تا اینجا آیه شریفه است اما در ذیل آیه تعدادی روایت وارد شده است باید دید این روایات تفسیری که ما از آیه به عمل آورده‌ایم را تأیید می‌کند یا تغییری در این تفسیر می‌دهد.

همان‌طور که آشکار و واضح هست ما هیچ‌وقت نمی‌توانیم با تفسیر خود قرآن به شکل نهایی چیزی را به شارع نسبت بدهیم حتماً بعد از آنکه مدول را از قرآن استفاده کردیم باید آن را عرضه بر سنت بکنیم ببینیم آیا سنت در آنجا نکته‌ای دارد یا خیر؟

چیزی که از سنت نباشد و روایات وارد نشده باشد مانعی ندارد همان‌طور که از آیه استفاده می‌کنیم حجت می‌شود اما در سنت چیزی است که تحدید می‌کند یا توسعه می‌دهد یا شرایط و قیودی می‌افزاید باید آن‌ها را مدنظر قرار داد.

این روایات در وسائل الشیعه باب ۱۱۱ از ابواب مقدمات نکاح آمده است و عنوان باب ۱۱۱ این است؛ حکم غیر اولی الاربه من الرجال. این روایات را باید متعرض بشویم و مدلول و مفهوم آن را تحقیق بکنیم و نسبت را با آن آیه با تفصیلی که به عمل آمد مشخص کنیم.

این روایت اول این است از کافی است،

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ اَلْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ وَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ اَلْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اَلْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنِ اِبْنِ مُسْكَانَ عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ اَلسَّلاَمُ عَنْ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوِ اَلتّٰابِعِينَ غَيْرِ أُولِي اَلْإِرْبَةِ مِنَ اَلرِّجٰالِ»[[3]](#footnote-3) از این آیه سی و یک سوره نور زراره از امام باقر علیه‌السلام سؤال کرد امام یک جمله کوتاهی فرمودند، «إِلَى آخِرِ اَلْآيَةِ قَالَ اَلْأَحْمَقُ اَلَّذِي لاَ يَأْتِي اَلنِّسَاءَ». احمقی که حس اتیان نساء و مجامعت نساء را ندارد.

این روایت اولی است که از کافی در وسائل نقل شده است. سند این روایت معتبر است، در حد صحیحه است، هیچ بحثی در سند وجود ندارد و در دلالت هم که امام در تفسیر تابعین غیر اولی الاربه می‌فرمایند همین الاحمق الذی لا یأت النساء.

یادم رفت در الغاء خصوصیت بگویم که سه وجه دارد، گفتیم این قید را غالب می‌دانستند، دو وجه این قید تابعین را ذکر کردیم؛ یکی الغاء خصوصیت، یکی قید غالبی بودن و یکی هم روایات این قید را نمی‌گوید.

یکی از نکات مهم در این روایات این است که روایات تحدید می‌کنند در مقام تفسیر، آن یعنی همین فقط، یا اینکه بیان مصداق می‌کنند. این از سؤالات مشکل و مسائل جدی است که در روایات باید متعرض بشویم.

1. - سوره نور، آیه ۳۱. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره نساء، آیه ۲۳. [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج20، ص204، أبواب أبواب مقدّمات النكاح وآدابه، باب111، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/20/204/%D8%B3%D8%A3%D9%84%D8%AA) [↑](#footnote-ref-3)